اسکار ۲۰۱۷

شادباش به ایران و فرزند پرافتخارش

● **فاطمه معتمدآریا:** سینمای ایران بار دیگر با پیام صلح و مهر و دوستی در دنیای پردرد و هراس امروز افتخار آفرید. این موفقیت بزرگ شایسته هزاران شادباش به همه مردم این سرزمین و فرزند پرافتخارش اصغر فرهادی است. به او برای همه شادی‌ها و برای همه غروری که آفریده درود می‌فرستم و به خانواده بزرگ سینمای ایران تبریک می‌گویم بحق و به شایستگی زبان گویای فرهنگ و هنر کهن و گران‌قدر ایرانی در جهان است.

باز هم ثابت شد می‌توانیم

● **خسرو سینایی:** خوشحالم و به اصغر فرهادی عزیز، همه همکارانش و همه سینماگران راستین ایرانی تبریک می‌گویم. باز هم ثابت شد که اگر بخواهیم، بکوشیم و خود را باور کنیم، می‌توانیم!

در سایه ترس و عشق...

● **حمیدرضا صدر:** می‌دانستیم در دورانی که همه زیر آوار سیاست له شده‌اند یکی از شخصیت‌های کلیدی مراسم خواهد شد. او حتی اگر جایزه نمی‌گرفت هم یکی از بازیگران نقش اول شده بود. اسکار ۲۰۱۷ که با سیاست آغاز شده بود با سیاست هم به پایان رسید... پرده مراسم با نیش و طعنه سیاسی بالا رفته بود. روث نگا اتیوپی‌تبار - نامزد اسکار بازیگر زن در فیلم «لاوینگ» برای نقش میلدرد لاوینگ زن سیاه آمریکایی که به جرم ازدواج با یک مرد سپیدپوست زندانی شد و سال ۱۹۶۷ راهی دادگاه عالی شد - حین ورود روبان آبی روی جامه سرخش را نشان دوربین‌ها داد. روبانی برای به‌رخ‌کشیدن پیوندش با «اتحادیه آزادی‌های شهروندی آمریکا». روبان‌های آبی بر سینه کارلی کلاس، لین مانوئل میراندا و بیزی فیلیپس هم خودنمایی کردند. آوا دوورنی مستندساز زنی که برای فیلم «سیزدهمین» نامزد دریافت جایزه شده بود پیش از مراسم تصویر تی‌شرتی که نام تریوون رویش نوشته بود را در دنیای مجازی پخش کرد. تریوون مارتین همان پسر هفده‌ساله سیاه‌پوستی بود که سال ۲۰۱۲ با گلوله کشته شد.

جیمی کمل مجری مراسم جان کنده بود شوخی‌هایش طعم سیاست بگیرند: با ارسال زنده توییت برای ترامپ، با به‌زبان‌آوردن جمله «۲۲۵ کشور که از ما متنفرند این مراسم را تماشا می‌کنند»، با تشکر از آنهایی که به ایزابل هوپر بازیگر فرانسوی اجازه ورود به آمریکا داده‌اند... حتی برخی تبلیغات پخش‌شده حین مراسم سیاسی بودند: تبلیغ هتل‌های زنجیره‌ای هایات با آواز «آن چه اکنون دنیا بدان نیاز دارد عشق است» روی تصویر زن موطلایی برابر یک زن محجبه در یک قطار.

در چنین بستری اولین رباینده اسکار - آلساندرو برتولاتزی ایتالیایی برای چهره‌پردازی - آن را به «همه مهاجران» تقدیم کرد و آخرین کسی هم که بالا رفت - وارن بیتی - با برزبان‌آوردن جمله «...فیلم‌های نامزدشده نشان دادند به تنوع نژادی و آزادی در سراسر جهان احترام گذاشته‌ایم»، دایره را کامل کرد. بیانیه گال گارسیا برنال پیش از معرفی بهترین انیمیشن‌ها تکان‌مان داده بود؛ «به‌عنوان یک مکزیکی، یک آمریکای لاتینی، یک کارگر مهاجر و یک انسان علیه برپایی هر نوع دیواری هستم که بخواهد ما را از هم جدا سازد...». ما از اینکه ماهرشالا علی بازیگر سیاه‌پوست، اسکار بازیگر مرد نقش مکمل را گرفت تعجب نکردیم، همین‌طور از جایزه بهترین مستند کوتاه که به اثری درباره سوریه تعلق گرفت، همان فیلمی که فیلمبردار سوریه‌ای‌اش اجازه ورود به ایالات متحده را دریافت نکرده بود.

ما برای دومین اسکار اصغر فرهادی دورخیز کرده بودیم. همان اسکاری که اکنون فرهادی را جلوتر از از آلفرد هیچکاک قرار داد. هیچکاک پنج بار - برای ربکا، قایق نجات، طلسم‌شده، پنجره عقبی و روح - نامزد شد و جایزه‌ای به چنگ نیاورد، همین‌طور کینگ ویدور و رابرت آلتمن. فدریکو فلینی، سیدنی لومت و استنلی کوبریک هم سه بار نامزد شدند و دست خالی ماندند... ولی بیانیه فرهادی ورای همه اینها برای‌مان تلاشی برای تبیین «سیاست» شده بود. «سیاست» که برای ما ایرانی‌ها ترکیب منفی داشته و سیاه. آمیخته بوده به نگرانی، دل‌آشوبی و ترس. در ادبیات‌مان آن را مترادف با «حیله‌گری» و «زیرکی» و همین‌طور «مجازات» و «شکنجه» دانسته‌اند و کنار واژه «سیاس» قرار داده‌اند. همان واژه‌ای که با ترکیب «پلیتیک» لزوما بار منفی نداشته. هم یک فعالیت بوده و هم با امور جاری گره خورده، هم آن چیزی بوده که دولت انجام داده و هم آمیزه‌ای بوده از منازعه و راه‌حل پایان‌دادن به همان منازعه. جمله‌های فرهادی از زبان انوشه انصاری با تأکید بر واژه‌های «ما»، «دشمنان ما»، «ترس»، «غیرانسانی» و «مشترکات انسانی» آمیزه‌ای بودند از همه اینها.

نوعی از سیاست، نوعی از هنر

سوسن شریعتی

چنانچه افتد و دانی تا ابد می‌شود این بحث را ادامه داد: اسکار برای فرهادی، مشت محکم هنر بود بر دهان سیاست یا این سیاست است که هنر را بهانه کرده است برای صف‌کشی پر مصلحت خودش؟ (با این دغدغه یا وسواس پنهان هنری که مثلاً این فیلم خیلی هم هنری نیست) این اولین بار نیست که درباره موقعیت جهانی سینمای ایران چنین پرسشی مطرح است و به‌خصوص اولین بار نیست که سینمای فرهادی موجب طرح چنین دوگانه‌ای شده است. «درباره الی» که درآمد و در غرب هیاهو به پا کرد و پیوند خورد با نوعی از جوانی در ایران سال ۸۸ همین پرسش پیش آمد. نه‌تنها به این دلیل که برای اولین بار جوانی دیگری به چشم‌ها آمده بود و از جامعه‌ای متکثر و چندصدایی پرده برداشته شده بود بلکه به دلیل این پرسش اخلاقی و قابل تعمیم به امر سیاسی: چرا الی مرد؟ «جدایی نادر از سیمین» هم بدل شد به صف‌آرایی طبقه نادیده‌گرفته متوسط شهری با فیلمی دیگر که نماد پیروزی پوپولیسم در ایران آن ایام بود و سینمای اصغر فرهادی را نماینده یا سخنگوی جامعه مدنی ایران کرد؛ جامعه‌ای دستخوش تنش‌های فرهنگی و طبقاتی که به تصویری که سیاست غالب و پیروز می‌کوشید از آن ارائه دهد خلاصه نمی‌شد؛ طبقه‌ای که مدام به نام فرهنگ عامه یا نوستالژی برای سنت نادیده گرفته شده است. امروز هم این «فروشنده» است که پرچمدار شده است. فیلمی که ما را درگیر «امکان بخشش» و پیش‌شرط‌های آن می‌کند و آن تنش جانفرسا میان اعتراف و وجدان. «فروشنده» شده است پرچمدار «نه»گفتن به نوعی از سیاست در سطح جهانی. «نه» به پوپولیزم پیروز؛ آمریکا باشد یا اروپا. ده‌هزارنفری که در میدان ترافالگار لندن به دیدن این فیلم شتافتند و صفوف تظاهرات ضد ترامپ و سیاست‌های خارجی ستیزش طی هفته‌های اخیر همین را می‌گوید. سینمای فرهادی سینمایی است اجتماعی و هیچ وقت کاری به کار سیاست نداشته است، سینمایی است که منجر می‌شود به پرسش‌های اخلاقی جهانشمول و عام که الزاما تخته‌بند زمانه نیستند با این همه همواره درگیر امر کلانی به نام سیاست شده است؛ درگیر یک هم اینجا و هم‌اکنون ایرانی و در عین حال با این توانایی و امکان که فراتر از جغرافیای خود برود. ای بسا از همین منظر است که سینمایش به همگان مربوط می‌شود، به نوع انسان. طی این سال‌ها این پتانسیل در آثار او فرصت یا بهانه خوبی بوده است برای نوعی از رفتار اعتراضی در برابر نوعی از سیاست که تساهل ندارد، «دیگری»ستیز است، «اقلیت‌هراس» است، واقعیت را یکپارچه می‌خواهد و از قطعیت‌های ترسناک دفاع می‌کند. سینمای فرهادی، با وجود خودش گاه با سیاست داخلی پیوند خورده است و گاه با سیاست جهانی. از آنجا که خیلی ایرانی بوده است بهانه‌ای شده برای خارجی‌ها، گاه چون خیلی جهانشمول بوده فرصتی شده است برای نمایندگی اقلیت‌ها در اینجا... . هم تهدید بوده است و هم فرصت. تعریف هنر هم که این نباشد تعریف استقلال نگاه هنرمند همین است. هنرمندی که می‌داند در اینجا که ما هستیم فرازمان و فرامکانی وجود ندارد و برای خلق یا تعریف وضعیت سوم باید از همین فرو آغاز کرد؛ در جست‌وجوی نقطه‌ای که در آن امر اخلاقی، امر هنری و امر سیاسی بی‌آنکه به حوزه‌های یکدیگر تجاوز کنند با یکدیگر در معاشرت باشند و از محتومیتی به نام «به من چه-به تو چه» به در آیند. هنرمند بیشتر از هرکسی می‌داند که سیاست بیش از هر وقت به همه چیز کار دارد و به همه کس نظر دارد و نقطه‌ای را بی‌دخالت خود باقی نمی‌گذارد. در جهانی که سیاست‌ورزی از حیثیت افتاده است و تنها راه اعاده حیثیت از آن تقلیل یافته است به مدل پوپولیستی و ادعاهایش شاید بتوان امیدوار بود به مدل دیگری از سیاست‌ورزی که متولیانش نه ترامپ و بدل‌هایش باشند و نه اصحاب استابلیشمنت قدرت. به گفته کونراد، نویسنده مجاری کتاب «ضد سیاست»: دخالت در سیاست نه به قصد کسب قدرت بلکه برای برجای خود نشاندن قدرت و این همه به کمک نیروهای اجتماعی مدنی. سینمای فرهادی با خلق موقعیت‌های اخلاقی و مشارکت‌دادن بیننده خود در پروسه پاسخ‌گویی شرایط ربط پیداکردن دنیاهای بی‌ربط به یکدیگر را فراهم می‌کند و از همین منظر توانسته است آرام‌آرام بدل شود به نوعی اجماع برای برقراری ارتباط و فرهنگ گفت‌وگو... و این امکان که می‌شود بی‌آنکه ملعبه سیاست دولت‌ها شویم سیاست هم که نورزیم اعتراض کنیم و صدای نوع دیگر از مردم شویم. جای بسی خوشحالی است که این بار سینمای ایران و هنر بهانه‌ای شده است در دست نیروهای مدنی غیرایرانی تا در برابر فرهنگ «خارجی -هراسی» و فرهنگ رو به رشد عدم تساهلی که دارد در اروپا و امریکا و کانادا مد می‌شود بایستند و در برابر سیاستِ حاکم سیاست‌مدارانی که از آب گل‌آلود، ماهی قدرت می‌گیرند صف‌آرایی کنند. خوبی آنجا با اینجا شاید در این باشد که هیچ کس به آن آحادی که برای دیدن فیلم فرهادی در میدان ترافالگار جمع شده‌اند نمی‌گوید بازیچه دست ایران... البته که چنان که افتد و دانی تا ابد می‌توان بحث کرد که این فیلم هنر ناب بود یا نه، ضعف داستانی داشت یا خیر، مضامین تکراری داشت یا چی؟ مهم این است که هنر و هنرمند این بار توانسته است صفوف درهم‌ریخته و نامتحد همبستگی اجتماعی و مدنی و تمدنی را حتی برای لحظاتی متحد کند. مشت محکم نوعی هنر بود بر دهان نوعی سیاست! هیچ عیبی ندارد هنر هم گاه مشت گره کند.

«تونی اردمن» پیش‌تر در کن به «فروشنده» باخته بود

امیر پوریا

۱/ فیلم‌ها ساخته می‌شوند تا تاثیر بگذارند. تأثیر عاطفی بر فرد فرد مخاطبان، تأثیر فکری بر مجموع مخاطبان در هر جامعه و تأثیر فرهنگی بر جهان و جوامع دیگر. این سومی به این آسانی‌ها به دست نمی‌آید؛ نه‌فقط خود این تأثیر، بلکه حتی میدان جهانی لازم برای آن. حالا و وقتی در بزنگاهی مغتنم، چنین تأثیری به‌جا ماند، اگر بتواند از ابعاد فرهنگی هم فراتر رود و به دامنه امور سیاسی یا حل مشکلاتی در روابط بین‌الملل نزدیک شود، منزلت اصیل فرهنگ و هنر را بهتر به‌جا آورده است. پس آنها که می‌گویند «اسکار فرهادی، سیاسی است»، متوجه این باشند که دارند ارزش و گستردگی کار و اثر او را بیشتر می‌کنند؛ نه کمتر.

۲/ اما اگر تاکید سیاه‌نمایان بافر است و مفخّمی که درخشش‌ها را هم تیره‌وتار می‌بینند بر این است که جایزه به دلایل هنری و سینمایی به او اختصاص نیافته، باید به نکاتی اشاره کنم: نخست اینکه دست‌خالی‌ماندن فیلم «تونی اردمن» در برابر «فروشنده»، بار قبلی در جشنواره کن سال جاری اتفاق افتاد؛ درحالی‌که داوران دوره شصت‌ونهم کن بسیار گشاده‌دستانه جایزه دادند و در بخش بهترین کارگردانی به‌جای یک برنده، دو برنده (کریستین مونگیو و الیویه آسایاس) اعلام کردند، هیچ‌یک از جوایز ویژه، بزرگ، نخل و... به «تونی اردمن» نرسید و «فروشنده» تنها فیلمی بود که دو جایزه فیلم‌نامه و بازیگر مرد را گرفت. در هیئت داوران کن در خرداد امسال، طبعا شبهه نگاه سیاسی مطرح نبوده و هنوز ترامپی بر سر دنیا نترکیده بوده است. دوم اینکه «تونی اردمن» ایده همدلی‌برانگیز ولی بس مکرری دارد. اینکه مردی به دیوانگی بزند و رهایی و خل‌خلی را مقابل چارچوب خشک نظام اداری و زندگی شهری مدرن پیشنهاد بدهد، از برادران مارکس تا «روز هشتم» ژاکو ون دورمل در سینما امتداد داشته. منهای تازگی‌نداشتن، دلیلی ندارد اجرا و بسط این ایده به زمانی نزدیک به سه ساعت بکشد! حتی جزئیاتی مانند فرورفتن مرد/ پدر در پوشش پشمالوی عجیب و دوست‌داشتنی‌اش، سابقه مشهوری مانند «قاعده بازی» ژان رنوار دارد و اینکه آدم‌ها از دل‌مشغولی‌های درونی نمی‌گویند و روابط عاطفی خوب برقرار نمی‌شود هم در «Her» و «گمشده در ترجمه» و اساسا نوع فیلم‌های مربوط به همین وضعیت بحران عاطفی جوامع امروزی بسیار ترسیم شده است. درباره میزان دیوانه‌بازی هم شخصیتی که کنرادی از خود می‌سازد و نامش را تونی اردمن می‌گذارد، بسیار محافظه‌کار است. مثلا در مقایسه با شخصیت دومی که اندرو کافمن (جیم کری) در «مردی روی ماه» خلق می‌کند، هیچ‌گاه با خل‌وضعی خودخواسته‌اش طنز درخشانی رقم نمی‌زند. وقتی نسخه آمریکایی فیلم که در حال بازسازی است، به نمایش درآید؛ خواهیم دید آدام مک کی، کارگردان و جک نیکلسون، بازیگر چه پرفورمنس فانتزی وجدآوری از این کارهای او به دست می‌دهند. به‌ویژه اینکه نیکلسون از «درباره اشمیت» مهارت خود را در شیرین اجراکردن موقعیت‌های تلخ آدم افسرده‌حال زمانه پست‌مدرن، به یادگار گذاشته است. منهای اینها، همین‌که تا به حال پیشنهادی شبیه بازسازی آمریکایی «تونی اردمن» به فرهادی نشده، جلوه بامعنایی است از وجه ملی آثار او در عین ابعاد درک‌شدنی و ملموس جهانی‌شان. ۳/ فرهادی همان کسی است که در میانه راه تولید فیلمی در آلمان، مسیر عوض کرد و در ایران «جدایی نادر از سیمین» را ساخت که گره نهایی‌اش به قسم‌نخوردن زن ایرانی سنتی و معتقدی بسته بود؛ اما در اوج ملی‌بودن، به وسعت جهان مقبول افتاد. از سوی دیگر او همان سردبیر افتخاری شماره ۵۰۰ ماهنامه سینمایی فیلم است که سؤال کرد «دوست داشتید کدام فیلم سینمای ایران را شما می‌ساختید؟»؛ و خودش با توصیف لذتی رؤیاگون از ایستادن کنار دوربین فیلم‌های ماندگار سینمای ایران، لذت از اینکه مثلا آدمی از کنار دوربین شست‌وشوی گاو از سوی مش‌حسن (عزت انتظامی) را تماشا کند، نشان داد تا چه اندازه نتیجه‌گرا نیست. حالا و در رویارویی با دو اسکار «جدایی...» و «فروشنده» هم همین برایم سرمست‌کننده است: این نتیجه‌های عظیم نصیب مردی شده که نتیجه‌گرا نیست و به خود هنر و خود آدمی نگاه می‌کند و لذتش را از خود مراحل کار می‌برد. در سالی که اسکار دوم او با آمدن تصویر آقای کیارستمی میان یادبودهای مراسم اسکار مقارن شد، مرجع مشترک‌شان فقط تبار ایرانی نبود؛ در کنارش این هم بود که آقای کیارستمی می‌گفت: بسیاری فیلم‌ها برای این ساخته می‌شوند که نیاز درونی فیلم‌ساز، گذراندن مرحله ساختن آنهاست؛ و فرهادی در روز آخر فیلم‌برداری «جدایی...» می‌گفت هر لذتی که می‌شود از مرحله ساخت فیلم برد، تا همین جا برده‌ام و از این به بعد هر اقبالی که برای فیلم پیش آید، به منزله کادوست. پیروزی فرهادی در دوران نتیجه‌گرایی سودجویانه و اسف‌بار آدم‌ها و زمانه ما، پیروزی لذت از هنر و کار هنری است.

مجسمه اسکار اعتبار مضاعف پیدا کرد

مریلا زارعی: خدا را سپاس که در همه عرصه‌ها، مردان و زنانی هستند که در این دوران سرشار از کینه‌توزی و دشمنی با حضورشان پرچم پرافتخار سرزمینشان را افراشته نگه دارند. فیلم‌ساز بزرگمان برای دومین‌بار در زمانی که میلیون‌ها نفر پیگیر و بیننده ضیافت جهانی سینما بودند، طعم شیرین فرهنگ و عزت ملی را به جان جهانیان نشاند؛ عزتی که هرروزه با درایت و شجاعت شیرمردان و شیرزنان میهنم به پشتوانه فرهنگ و تمدنی کهن با خون سرخشان آبیاری می‌شود تا ریشه رشادت و آزادگی در این جهان تحریم و بی‌رحمی نخشکد. سلاح هنرمند همین است ایستادن در برابر سیاست‌های تفرقه‌افکنانه و چه زیبا اصغر فرهادی توانست با اثر خود و به دنبال آن انتخابی صحیح و هوشمندانه، ایران و ایرانی را سربلند نماید. مجسمه اسکار این‌بار در دستان دانشمندان ایرانی، اعتباری مضاعف پیدا کرد. تلاقی فرهنگ و هنر و علم و شرافت. تبریک فراوان به آقای فرهادی و همکاران عزیزم که در به‌ثمرنشاندن این نمایش جهانی سهیم بودند. عمرتان دراز و موفقیت‌هایتان بی‌پایان

فرهادی، اعتباربخش اسکار

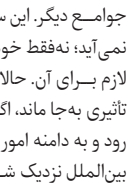

عسل عباسیان

بامداد نهم اسفند نودوپنج است و ما با هیجان و امیدواری چشم‌به‌راه آغاز اسکاری هستیم که نقش‌آفرین اصلی‌اش، اصغر فرهادی، غایب بزرگ مراسم است. دل‌دل می‌کنیم و خاطره پنج سال قبل را مرور می‌کنیم؛ شبی که فرهادی پس از دریافت اولین اسکار تاریخ سینمای ایران، در برهه‌ای که نقل محفل سیاستمداران جهان، رعب‌افکنی و صحبت از گزینه‌های روی میز بود، با تأنی و طمأنینه از صلح و دوستی و فرهنگی غنی گفت: «سلام به مردم خوب سرزمینم. ایرانی‌های زیادی در سراسر جهان در حال تماشای این لحظه‌اند و تصور می‌کنم که خوشحال‌اند. آنها خوشحال‌اند چون در روزهایی که میان سیاستمداران حرف از جنگ، تهدید، و خشونت تبادل می‌شود، نام کشورشان ایران از دریچه باشکوه فرهنگ به زبان می‌آید.» پنج سال گذشته، هزاران روز سپری شده، سیاستمدارانی، رفته‌اند یا خانه‌نشین شده‌اند، و سیاستمدارانی تازه اول راهند؛ اما باز هم صحبت از گزینه‌های روی میز است. ترامپ و ترامپیست‌ها، تبعیض دینی، جغرافیایی و نژادی آفریده‌اند و فرهادی توانسته موجی جهانی علیه این طرد و تبعیض ایجاد کند. او به اسکار نرفته و دو نماینده از نخبگان فضایی ایران را به مراسم فرستاده تا از بی‌مرزی در فضا بگویند و چشم‌اندازی فرازمینی به اهالی این سیاره نشان دهند. مراسم اسکار شروع نشده اما شوری در دل‌ها در جریان است؛ شعفی که شأن فرهادی را فراتر از مجسمه‌ها و جوایز و افتخارات می‌برد، دیگر مهم نیست در چنین شبی تاریخ سینمای ایران دومین اسکار را کسب می‌کند یا نه. فرهادی با چشم‌انداز جهان- وطنی‌اش در تاریخ هنر و اندیشه جهان ماندگار شده و حالا اوست که اگر اسکار بگیرد، به این جایزه اعتبار افزوده. ساعتی بعد اشک شوق در چشم‌های ماست وقتی انوشه انصاری از دستان شارلیز ترون مجسمه طلایی را می‌گیرد و پیام فرهادی را به گوش جهان می‌رساند: «متأسفم که امشب در کنار شما نیستم، من به احترام مردم کشورم و شش کشور دیگر که با قانون غیرانسانی منع ورود مهاجران مورد بی‌احترامی واقع شدند به آمریکا نیامدم.تقسیم‌بندی جهان به ما و دشمنان ما توسط سیاستمداران افراطی، باعث ترس می‌شود، ترسی که توجیهی‌ست دروغین برای خشونت‌ها و جنگ‌ها. سینماگران می‌توانند با چرخش دوربین‌هایشان به مشترکات انسانی، کلیشه‌هایی که از ملیت‌ها و ادیان مختلف ساخته شده است را بشکنند و زمینه همدردی و به دنبال آن همبستگی مردمان جهان را فراهم کنند. همدردی چیزی‌ست که ما امروز بیشتر از هر زمان به آن نیازمندیم.» و بدین‌سان است که نقطه عطفی در تاریخ دیپلماسی و هنر رقم می‌خورد، جایی که هنرمندی چون فرهادی با هنرش قدرتمندتر از هر سلاح و گزینه رویمیزی عمل می‌کند. این دستاورد انسانی و اصیل، مبارک شهروندانِ جهانِ امروز.

در حال‌وهوای معجزه

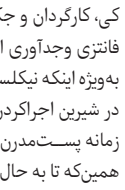

سحر عصرآزاد

اصغر فرهادی فقط یک فیلم‌ساز نیست که دو جایزه اسکار به سینمای ایران هدیه کرده است.

او مصداق کامل یک قهرمان ملی است که پلی بین فرهنگ و هنر، سیاست، انسانیت، آزادی، غرور ملی و هزارویک مؤلفه حیاتی دیگر ایجاد کرده که کنار هم قرارگرفتنش بیشتر به یک معجزه می‌ماند. در کنار همه اینها، فرهادی باعث شده ایران و ایرانی در جهان، تحت لوایی جدید؛ یعنی سینما سرتیتر خبرها قرار بگیرند. این‌چنین است که غرور ملی و عزت‌نفس میلیون‌ها ایرانی که مدتی مدید تحت‌تاثیر جنگ، بحران داخلی و وجهه جهانی سرزمینمان، غبار گرفته بود؛ فرصتی یافت تا از نهانخانه دل بیرون بیاید و ابراز وجود کند. اصغر فرهادی ورای همه انرژی نایابی که به عمق جامعه ایرانی و تک‌تک هم‌وطنانش تزریق کرد، یک کار مهم دیگر هم انجام داد؛ آن‌هم واقعی‌کردن رؤیای جهانی‌شدن از میان همین مردم و از درون همین سرزمین با حفظ ریشه‌ها و وابستگی‌ها به این آب و خاک است. او یک بُعد فراموش‌شده انسانی را در همه ما زنده کرد تا ایمان بیاوریم که در درون هر یک از ما یک (اصغر فرهادی) وجود دارد و این انتخاب ماست که او را جدی بگیریم و با ترسیم یک افق دید نامحدود، امکانی برای رشد و جهش به خود بدهیم یا... مگر این مصداق بارز تزریق روح امید و انگیزه پویایی در اجزای یک جامعه نیست؟ و چه‌چیزی از این ارزشمندتر است؟ پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که جایزه فرهادی فراتر از آنکه در یک یا دو مجسمه طلایی نمادین خلاصه شود، معدنی از شور و انرژی و امید و انگیزه برای مردم سرزمینی است که نیاز دارند - تأکید می‌کنم نیاز دارند - امیدوار باشند، هدفمند باشند، شاد باشند و مهم‌تر از همه به خود ببالند. ما نیازمند رجعت به همان روحیه و بزرگ‌منشی هستیم که در گذشتگان و بزرگان دورمان سراغ داریم، اما مصداق و نمونه‌ای امروزی برای زنده‌نگه‌داشتن و عملی‌کردن آن منش‌ها نداریم. به‌همین‌دلیل هم مهم‌ترین کارمان شده فرستادن سخن بزرگان - اگر جعلی نباشد- برای یکدیگر! اصغر فرهادی یک الگو و مصداق عینی برای رجعت ما به دوران پویایی و رشد و جهش و کسی است که می‌تواند ما را - باوجود نهادینه‌شدن روح توهم توطئه در جامعه - به بزرگ‌منشی گذشتگان خوبمان پیوند دهد. فرهادی مصداق یک قهرمان ملی است که پلی بین سینما، سیاست، انسانیت، آزادی، غرور ملی و هزارویک مؤلفه حیاتی - برای روزگار امروز ما - ایجاد کرده است؛ مؤلفه‌هایی که هنوز هم قرارگرفتنشان در کنار هم به یک معجزه می‌ماند و ما چه خوشبختیم که در هوای این معجزه نفس می‌کشیم.

سرور ملی

عملکرد فرهادی، افتخارآمیزتر از جایزه اسکار است

حسین علیزاده
موسیقی‌دان

● مدتی بود که همه چشم‌انتظار نتیجه اسکار امسال بودیم. نه فقط به این خاطر که ببینیم فیلم فرهادی جایزه می‌گیرد یا نه، بلکه به این دلیل که عملکرد او و جنبش ضدتبعیضی که در این مدت به بهانه اسکار به راه انداخت بسیار اثرگذار و شگفت‌انگیز بود. مراسم اسکار تریبون تبلیغاتی بسیار مهمی است و هر حرفی که در آن زده شود، بُردی جهانی دارد و از این جهت پیام فرهادی در این مراسم، غیابش و جنبش ضد تبعیضی که حتی رقبایش را همراه او کرد، اهمیت رسانه‌ای پررنگی برای ایران و هنر ایران داشت.

قبل از داغ‌شدن بازار اسکار در هفته‌های اخیر «فروشنده» را دیدم و این فیلم آقای فرهادی را بسیار دوست داشتم. دیدنِ اینکه او در سینما به پختگی و ژرف‌نگری رسیده، به خودی خود افتخارآمیز است. اینکه فرهادی در نهایت سادگی، معانی چندلایه را با مخاطبانش در میان می‌گذارد، ما را خشنود و دلگرم می‌کند از این بابت که اگر کیارستمی دیگر نیست، جانشینی مثل فرهادی دارد.

وقتی ماه‌ها پیش، موضوع برتری احتمالی ترامپ در انتخابات آمریکا مطرح شد، تا زمانی که این احتمال، به وقوع پیوست بسیاری از اهالی اندیشه و هنر جهان نگران و شگفت‌زده بودند و منتظر بودند تا ببینند افکار عمومی آمریکا چه واکنشی نسبت به ریاست‌جمهوری ترامپ خواهد داشت.

اصولا حکومت‌های سرمایه‌داری، نقش مشخص و کلیشه‌ای در دنیا دارند ولی جالب است که این فقط قدرت هنر است که جایی بالاتر از این مناسبات می‌ایستد و می‌تواند نقش‌های کلیشه‌ای را برهم بزند و نکاتی انسانی و فراسیاسی و جهان-وطنی را به مردمان یادآوری کند؛ نکاتی نظیر این که هنر تنها ابزار نزدیکی ملل دنیاست و زبان مشترکِ اهالی زمین. مثلا آنچه فرهادی با «فروشنده»اش روایت می‌کند ممکن است برای هرکس در هرجای جهان، رخ دهد و موضوعی انسان‌شمول است، اگرچه تندروان داخلی اصرار دارند آن را با لفظ «سیاه‌نمایی» به موضوعی وطنی و اینجایی تقلیل دهند.

آنچه واضح است همین هوشمندی همیشگی آقای فرهادی است که منجر به رفتارهای سنجیده او به‌دور از جنجال و موج‌سواری‌های رسانه‌ای می‌شود. خوشبختانه او تا به امروز موفقیت‌های بزرگی برای ایران رقم زده و تواضعی دارد که هرگز خودش را بابت این موفقیت‌ها، به رخ کسی نمی‌کشد.

اتفاق مهمی که با غیاب او در مراسم اسکار امسال رخ داد، حکایت از همان هوشمندی و سنجیدگی ذاتی‌اش دارد.

در غیابش، نمایندگانی نخبه به مراسم اسکار رفتند و پیام صلح‌آمیز فرهادی و ایران را به گوش جهانیان رساندند. امروز اگر کشوری بخواهد با تسلیحات نظامی، دنیا را متوجه قدرت خودش کند، شکستش حتمی است؛ چراکه در چنین موقعیتی فقط دشمنان را تحریک می‌کند و به برایند خشونت‌های جهان می‌افزاید، درحالی‌که وقتی سلاح، هنر و فرهنگ باشد، حتی سیاست‌مداران را از تصمیم‌های نادرست و غیرعقلانی منصرف کرده و به عقب‌نشینی وادارشان می‌کند. آنچه فرهادی با موفقیت بزرگش در اسکار امسال برای ایران و جهان رقم زد، اتفاقی بود که سیاست‌مداران و دیپلمات‌ها از انجامش عاجز بودند. باید از رفتار او درس بگیریم و به او ببالیم. نه فقط به خاطر استعدادی که در سینما دارد، بلکه به خاطر بینش و رفتاری که مرزهای جغرافیایی را در هم می‌شکند. مرزهایی که اتفاقا سیاست‌مداران بر پررنگ‌شدنش اصرار می‌ورزند و هنرمندانی چون فرهادی با عملکردشان آن را محو می‌کنند.

روز گذشته وقتی از خواب بیدار شدم و خبر این موفقیت ملی را شنیدم، قد کشیدم و امیدی در دلم جوانه زد که نهم اسفند نودوپنج را تبدیل به روزی ویژه در ذهن و جانم کرد. با خودم فکر کردم اگر هرکدام از ما هنرمندان، در مسیری حرکت کنیم که - برخلاف خواست تندروان جهان- منجر به همدلی و نزدیکی مردمان شود و ملت ایران را با اتفاقات صلح‌آمیز خوشحال کنیم، به غایتِ هنر دست یافته‌ایم. در تمام طول روز وقتی شاگردانم، جوانانی از نقاط مختلف ایران، سر کلاس می‌آمدند همه چنان امیدوار و پرشعف بودند که حس کردم با این دستاورد فرهادی، همه ما ایرانیان قدافراشته شده‌ایم. او به همه ما درسی بزرگ داد و زندگی‌مان بخشید. کیفیت زندگی ما با خبر جایزه او و چهره‌ای که به بهانه این جایزه، از ما به جهان نشان داد، چنان عمیق و دل‌انگیز است که اثرش حتما سالیان سال در وجودمان پایدار خواهد بود. تبریک به ایران که چنین فرزندی پرورانده؛ فرزندی خلف که در هر موقعیتی که قرار می‌گیرد وطنش را سربلند می‌کند.